

افغانستان در سی سال اخیر مادر وطن ما در آتش شرق و غرب می سوزد

بخش اول

به خاطر دارم که صبح روز پنجشنبه مورخ ۲۷ اپریل ۱۹۷۸م با جناب محترم محمد نسیم خان معین دوم وزارت تعلیم و تربیه - جناب والیصاحب ولایت کابل و محترم رئیس صاحب تدریسات ابتدای برای افتتاح تعمیر جدید مکتب ابتدایی تره خیل به منطقه تره خیل رفتیم. حوالی ساعت یازده بود که در آنجا رسیدیم و از طرف اهالی منطقه به گرمی خاصی که خصوصیات عالی و مهمان نوازانه افغانی بود استقبال شدیم. بعد از تعارفات و احوال پرسسی ها طبق پروگرام ایراد بیانیه ها در فضائی صلح و آرامش توام با امید واری ها برای آینده درخشان کشور عزیز در پرتو نور علم و معرفت تحت زعامت فرزند صدیق و با شها مت مادر وطن سردار محمد داود خان آغاز و با ختم ایراد بیانیه ها و قطع نوار از طرف اهالی منطقه بیکی در اطاقهای بزرگ درسی رهنمائی شدیم که در آنجا بزرگان و ریش سفیدان منطقه برای بیش از صد نفر غذاهای متنوع و لذیذی را تهیه دیده بودند رهنمائی شدیم. حوالی ظهر در جریان صرف غذا که جناب والیصاحب با من صحبت محبت آمیز داشتند یاورش آمد آهسته در گوشش گفت که کودتا است. والیصاحب بدون اینکه حرفی بزند از جابه برخاست و روانه موترگردید. جناب معین صاحب برایم فرمودند که خیالم کودتاست ما هم به تعقیبش با سراسیمگی بدون تشکر و خداحافظی از اهالی روانه شهر و خود را به منازل رساندیم و حوالی ساعت چهار عصر همین روز پرخون ۲۷ اپریل ۱۹۷۸م آغاز بدبختی های مادروطن عزیز ما می باشد که قدرت های شرق و غرب برای رسیدن به آرزوهای پلید شان به خون پاک ملت نجیب و شریف افغان مشترکاً آستین ها را بر زدند و الی امروز دسایس و توطئه های شوم شان دوام دارد. بلی همین روز بود که فرکسیون خلق حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بدون اطلاع فرکسیون پرچم به رهبری حفیظ الله امین خلقی که او و کارمل دشمنان آشتی ناپزیر بودند کودتای خونین نظامی را توسط خلقی ها براه انداختند و به پرواز طیارت جت از تاجکستان و بمباردمان ارگ جمهوری و شهادت بیرحمانه و ظالمانه سردار محمد داود خان و سردار محمد نعیم خان با تمام اعضای فامیل شان دولت کمونستی را در افغانستان برقرار و یک قدم دیگر به اشغال کلی افغانستان نزدیکتر شدند.

اتحاد شوروی بنا بر اطمینانی که از طرف جناح خلق حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و حزب توده ایران برای شان داده شده بود با یک محاسبه غلط و ناعاقبت اندیشانه که اول در افغانستان و به تعقیب آن در ایران کودتاها را توسط غلامان خود براه انداخته و به برقراری و مستحکم نمودن نظام کمونستی در دو کشور همسایه می توانند قدمی به جلو به رسیدن به خلیج فارس و بحر هند باشد. روی همین محاسبه در مرحله اولی چون قدرت حاکمه در مناطق خارج شهرها یعنی قصبات و دهات سه میم (ملاهان- ملکان و ملاکان) بودند لهذا اتحاد شوروی وقت برای درهم شکستن شیرازه نفوذ سه میم لازم دانستند که به راه انداختن انقلاب ثور را برای خلقی ها که ساحه فعالیت شان در مناطق غیر شهری بود داده شود. روی همین ملحوظ بعد از قتل میر اکبر خیبر و توقیف شدن تعداد از رهبران حزب بشمول نورمحمد ترکی و ببرک کارمل برای حفیظ الله امین صلاحیت قومانده انقلاب داده شد و حفیظ الله امین را قهرمان انقلاب ساختند.

با سقوط جمهوری داود خان حزب دیموکراتیک خلق افغانستان به دستور اتحاد شوروی آقای نورمحمد ترکی را که خود را پسر چوپان میگفت و در بیداشی از اسلام - توطئه های شرق و غرب و وضع اجتماعی افغانستان قدم میزد نه تنها قدرت متحد و یکپارچه نگهداشتن رمه خود را که اعضای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بودند نداشت و هریک چون بزانی یاغی به اینطرف و آنطرف میجستند و شاخ به شاخ میشدند بلکه آنها را با عقیده اینکه اسلام ضد منافع بشریت و کمونیزم به نفع بشریت است رهنمای میکرد بحیث منشی عمومی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان- رئیس جمهور و صدراعظم دولت جمهوری دیموکراتیک خلق افغانستان انتخاب نمودند و ببرک کارمل را که شخص جاه طلب و از قبل چون نورمحمد ترکی معاش خور "کی- جی- بی" بود به حیث معاون اول و حفیظ الله امین را که دشمنی با ببرک کارمل و خصوصیات استبدادی و دیکتاتوری ستالین را داشت و خود را قهرمان انقلاب میدانست با ارتقای درجه در حزب بحیث معاون دوم و وزیر خارجه تعیین نمودند یعنی در واقعیت امر با دادن کرسی وزارت

خارجہ تمام صلاحیت سیاست خارجی رئیس جمهور و معاون اول را بخود گرفت و نورمحمد ترکی و ببرک کارمل را بحیث سیمبول در راس قرار دادند.

رہبران اتحاد شوروی با استفادہ از پالیسی بریتانیا یعنی تفرقہ انداز و حکمرانی کن در حالیکہ در سراسر اتحاد شوروی یک لسان رسمی روسی و پیروی از یک نظام کمونستی در تمام نقاط اتحاد شوروی اعم از مسلمانان آسیای مرکزی و عیسویان حکمفرما بود هیچ قدرتی اجازہ نداشت کہ در رسمیات بہ غیر از لسان روسی مکالمہ و یا مکاتبہ نماید و یا حرفی از قوم و یا دین بزند اما در افغانستان عقب مانده و نفوذ دین مبین اسلام برعکس در اولین ماہ بعد از انقلاب ۲۷ اپریل بیرق ملی سیاہ - سرخ و سبز را کہ محراب و منبر نشان آن بود بہ یک پارچہ سرخ کمونیستی تبدیل و نشان آنرا برای تفرقہ اندازی اقوام با ہم برابر و برادر افغان ستارہ پنج شاخہ ایکہ ہر شاخہ ان بہ اصطلاح نمایندگی از یک قوم افغانستان را کند ساختند یعنی قبل از مساعد نمودن شرایط تعلیمی - اجتماعی و در نظر داشت دستان کثیف ہمسایگان وحدت ملی را کہ در قرن بیست الی اخیر جمہوریت سردار محمد داود خان تحت نام مسلمان و افغان در افغانستان تاملین شدہ بود برہم زدہ و ملت افغانستان را در اختلافات قومی - مذہبی و لسانی دست بہ یخن سازند. سردار محمد داود خان در دورہ ریاست جمہوری سعی می داشت کہ بہ تدریج تخلص های قومی را از بین بردارد و حتی بہ وزیر اطلاعات و کلتور ہدایت دادہ بود کہ در نشرات وقتی ذکر می از نام رئیس جمہور میشود کلمہ "سردار" را از نامش حذف و آن عدہ از ملت افغانستان را کہ تحت تاثیر تبلیغات زہراگین ہمسایگان قرار داشتند بطرف وحدت و یکپارچگی تحت یک نام افغان سوق دہند و بخاطر احترام بہ لسان های اقوام افغانستان در ساعت های محدود رادیو و تلویزیون در پهلوی دو لسان رسمی پشتو و دری پروگرام ہائی بہ لسان های بلوچی - نورستانی - ازبکی نیز بہ نشر میرسد برعلاوہ بکاربرد دسیسہ اختلافات قومی و لسانی توسط اعضای حزبی ہرمنطقہ - ولسوالان و علاقداران جوانیکہ کہ در دورہ جمہورای داود خان مقرر کردیدہ بودند ملاہان - ملکان - ملاکان - شاکردان و معلمین مخالف کمونیزم مناطق را تشخیص با تطمیع نمودن - زندانی نمودن و کشتن آنها شیرازہ ساختمان اجتماعی افغانستان را درہم شکستہ و بزور عقیدہ بی دینی کمونیستی را بالای شان تطبیق نمایند و با نوک برچہ و تحقیر زمین های ملاکان را بہ دہقانان کم زمین و یا بی زمین بنام بہ اصطلاح عدالت اجتماعی تقسیم نمایند.

حفیظ اللہ امین علرغم آنکہ مظنون بہ عضویت در سی - آی - ای (سیا) بود با قناعت دادن نورمحمد ترکی و اتحاد شوروی توانست ببرک کارمل وعدہ دیگری از اعضای جناح پرچم رابتاریخ ۵ جولای ۱۹۷۸م بہ حیث سفرا مقرر نماید. ہدف حفیظ اللہ امین از صحنہ کشیدن رقیب و دشمنش ببرک کارمل بہ حیث سفیر در چکوسلواکیا خارج شدن او و رفقایش از افغانستان بود اما از اتحاد شوروی از کشیدن ببرک کارمل و رفقایش این بود کہ در صورت شدت گرفتن قیام ها و مخالفت های ملت افغان بہ ضد نظام کمونیستی و انزجار درمقابل زندانی نمودن ها - کشتن ها - بمب باردمان های غیرمسئولانہ - بہ دریا انداختن ها - اختناق - از طیارت بہ زمین پرتاب کردن ها - غصب و تودیع ملکیت های شخصی و انواع جنایات دیگر بدیلی درعوض حفیظ اللہ امین و رفقایش داشته باشند تا بعد از مغز شوی و تہدیدها بتوانند بہ دعوت آنها افغانستان را توسط قشون سرخ خود اشغال نمایند لہذا قبل از آنکہ تجاوز پیشرمانہ خود را بہ مادروطن عزیزما بکنند بتاریخ ۵ دسمبر ۱۹۷۸م معاہدہ ننگینی را بین نورمحمد ترکی و بریژنف منشی عمومی حزب کمونیست اتحاد شوروی بہ عقد رسانیدند. در آن دعوت عساکر اتحاد شوروی بہ عنوان مداخلات خارجی و تقاضای دولت افغانستان پیش بینی و زمینہ اشغال قشون سرخ را نزدیک و فعالیت های غرب را برای رسیدن اہدافشان بہ خون پاک ملت افغان کہ امید می در دورہ ریاست جمہوری داود خان بہ شگوفانی و انکشاف ہمہ جانبہ داشت سریعتر ساخت یعنی.

بالمقابل امریکا و بریتانیا کہ یگانہ شکست کمونیزم را توسط اسلام می دیدند قبل از اینکہ پای قشون سرخ بہ افغانستان داخل شود در جنوری ۱۹۷۹م با وارد نمودن آیت اللہ خمینی از پاریس بہ تہران سلطنت رضا شاہ پهلوی را سقوط داد و نیم دایرہ آہنن اسلامی را در مقابل برای شکست کمونیزم اساسگذاری نمودند و جنرال ضیاالحق را تشویق بہ تاسیس مدارس دینی بیشتر در پاکستان نمایند. با شدت گرفتن مظالم دولت کمونیستی بر ملت ستمدیده و بلاکشیدہ افغان و وادار نمودنشان بہ فرار از آغوش مادروطن بہ پاکستان و ایران و تشکیل احزاب و تنظیم های اسلامی در ہر دو کشور و مسلح نمودن شان برای انجام حملات مسلحانہ برموضع دولت کمونیستی کابل بودند دولت ملاہای ایران ہنوز در مسالہ گروگان های دیپلوماتہای امریکائی کہ توسط دانشجویان خط امام بہ تاریخ اول فبروری ۱۹۷۹م آغاز و با دولت امریکا درگیر بود روسیہ شوروی مصمم گردید کہ با زمینہ سازی ملاقات نورمحمد ترکی در بازگشت از اشتراک در کانفرانس کشورهای غیر منسلک کیوبا (۱۹۷۹م) با ببرک کارمل کہ در مسکو حضور داشت بتوانند بہ موافقہ رہبران خلق و پرچم حفیظ اللہ امین را کہ از مظالم وستم گری های او ملت افغان بہ ستوہ آمدہ بود ازصحنہ خارج و قشون سرخ را کہ برای سرکوب نمودن قیام قہرمانانہ ہرات

(مارچ ۱۹۷۹م) از طرف نورمحمد ترکی مکرراً تقاضا شده بود با متحد نمودن جناح های خلق و پرچم و موافقه هر دو جناح مجدداً به اساس معاهده مورخ ۵ دسمبر ۱۹۷۸م از اتحاد شوروی تقاضای اعزام قشون سرخ را به بهانه مداخلات خارجی در امور افغانستان نموده و با اشغال افغانستان که یکی از آرزوهای دیرینه روسیه تزاری و اتحاد شوروی بعدی بود مشترکاً در مقابل قیام ملت قهرمان افغان و تعداد از نوکران خود فروخته شده که از حمایه مالی و نظامی اغیار مخصوصاً بریتانیا و امریکا که آنها نیز هدفشان آزادی افغانستان نبود بلکه اشغال افغانستان و ساختمان پایگاه های نظامی شان در مجاورت اتحاد شوروی - چین و ایران و همچنان دستیابی به منابع سرشار زیر زمینی افغانستان - شکست کمونیزم و رسیدن به منابع زیر زمینی مخصوصاً نفت آسیای مرکزی بودند دست به اقدام شوند یعنی هر دو طرف شرق و غرب برای پیروزی رسیدن اهداف غیر مشروع شان ملت افغان را در آتش جنگ میسوختاندند یعنی بخون ملت افغان میخواستند یکی بر دیگری غلبه و پیروزی حاصل نمایند نه بخون خودشان در واقعیت امر ملت افغان و افغانستان عزیز ما قربانی آرزوهای پلید شرق و غرب توسط غلامان خودکش بیگانه پرست قدرت طلب و ثروت طلب هموطن خود ما که لاف از دانشمندی- اسلام- دیموکراسی - مبارزه طبقاتی و وطندوستی میزدند میشد.

اما حفیظ الله امین ظالم و فاقد پرنسیب مشخص که معلم و متخصص تعلیم و تربیه بود و وظیفه داشت فرزندان مادروطن خود را از مزایای علم و معرفت توأم با آموزش از تاریخ پرافتخارکشورشان آگاه و درس وطندوستی بدهد اما برخلاف می خواست درس کمونیستی و غلامی را برای شان بیاموزاند و بقای خود را در خوشخدمتی به کشور شوراها و محو نمودن ملت افغان می دید و می گفت ما صرف به ملت سه ملیونی کمونیست ضرورت داریم نه شانزده ملیون مسلمان او (حفیظ الله امین) با اطلاعات که از طریق سید داود ترون همسفر نورمحمد ترکی در دست داشت قبل از عملی شدن پلان اتحاد شوروی نورمحمد ترکی را بعد از دو روز از ورودش به تاریخ (۶ سپتمبر ۱۹۷۹م) به کابل به قتل رسانید و قدرت را بدست گرفت و در تلاش شد که با اقدام فریبکارانه خود بدون نگاهی مختصری به تاریخ مادروطن و اهداف شوم شرق و غرب در افغانستان با سیاست عوام فریبانه خود دروازه مذاکره را با پاکستان - عربستان سعودی- و امریکا بکشاید و روابط جدیدی دولت افغانستان را با غرب و کشورهای اسلامی رقم زند و حتی حاضر شده بود که خط سیاه دیورند را که در مظاهرات دهه دیموکراسی سنگ دفاع از حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ را نسبت به پرچمی ها بیشتر به سینه میزد و مخالف مذاکرات سردارمحمد داود با پاکستان در ارتباط قضیه پشتونستان بود نیز برسمیت بشناسد.

اتحادشوروی که به استناد مقاله نشرشده رامپارتنس به ارتباط کمک مالی "دوستان امریکایی خاورمیانه" تحت حمایه سیا (سی-ای-ای) از ۱۹۶۱م به انجمن محصلان در امریکا می شد و حفیظ الله امین در ۱۹۶۳م ریاست آن انجمن را نیز رهبری می کرد به عضویت او در سازمان (سیا) مظنون بود " و همچنان در تغییر سیاست غرب گرایه او بعد از کشتن نورمحمد ترکی مصاحبه مورخ ۲۰ نومبر ۱۹۷۹م حفیظ الله امین با نویسنده امریکایی به نام (ری تالی استوارت) و طلب کمک از امریکا (پشت پرده افغانستان: ص ۱۹). و نیزمنفور بودنش نزد ملت افغان در داخل و خارج مرزهای افغانستان منافع خود را درتداوم حفیظ الله امین بر اریکه قدرت درخطر می دید لهذا اتحاد شوروی بدون درنظرداشت تاریخ پرافتخار قهرمانیهای ملت افغانستان و دسایس و توطئه های شوم غرب برای کشتن پای اتحاد شوروی به افغانستان طبق آرزوی قبلی خود که رسیدن به آبهای گرم بود مصمم شد که کشور عزیز ما را با تجاوز بیشرمانه و مغایرنورم های قبول شده منشورملل متحد با قشون سرخ خود که تعداد آن بالاخره به ۱۵۰ هزار رسید به تاریخ ۲۶ دسمبر ۱۹۷۹م اشغال نمود و با کشتن حفیظ الله امین و به قدرت رسانیدن ببرک کارمل صفحه سیاه دیگری در تاریخ افغانستان بنام مرحله نوین انقلاب ثور کشوده شد. به تعقیب اشغال افغانستان اسامه بن لادن که در نوکری غرب قرار داشت در ظرف دو الی سه روز بعد از اشغال افغانستان بخاطر براه انداختن فعالیت های ضد نظام کمونیستی و قشون سرخ وارد پاکستان و افغانستان گردید. " (حقیقت ممنوع).

ببرکارمل که متأسفانه مستغرق جنون غرور قدرت طلبی و انتقام جوی از حفیظ الله امین بود نه تنها تاریخ کشور خود را فراموش کرده بود بلکه اخطاریه جان لارنس بریتانوی را که بعد از اشغال کیف به ارتباط پیشروی روسیه تزاری به طرف افغانستان و هند داده بود نیز نادیده و بی اهمیت گرفته و با قبول غلامی ماسکو مادروطن خود را در رقابت شرق و غرب بخاک و خون کشانید و ملیونها فرزندان را نیز به کشورهای اغیار در بی مادری قرارداد و سعی می داشت که بنام مرحله نوین انقلاب ثور و اتحاد نا مقدس خلق و پرچم جوانان فریب خورده خود را با تعدادی از فرزندان معصوم - صدیق و پاک غیرحزبی به زور برچه در پیشاپیش صف های نظامیان قشون سرخ قرارداد به زور قوای اشغالگر و بمباردمان های غیرمسئولانه در دهات و قصبات قیام های آزادیخواهانه ملت آزادمنش افغان را سرکوب و صدای برحق شانرا خاموش نمایند و درصورت طولانی شدن مقاومت درمقابل شان باید فرزندان معصوم

— بیگناه و یتیم فریب خوردگان شان را در ماسکو تحت تربیه قشون سرخ گرفته و جنگ را بخون فرزندان افغان دوام بدهند. در مقابل امریکا برای اینکه کشورهای اسلامی و عیسوی مذهب را برای شکست اتحاد شوروی و کمونیزم در جهان یک مشت ساخته و با دادن کمک های مالی و نظامی مسقیم و یا غیر مستقیم به رهبران به اصطلاح جهادی مخصوصاً بنیادگرایانی چون گلبدین حکمتیار— برهان الدین ربانی و عبدالرسول سیاف که بعداً به هفت دسته بنام تنظیم ها دست با گریبان با یکدیگر و راجستر در آی-اس-آی پاکستان وجیره شان از آنطرف تعیین و مکلف به تطبیق دستور شان بودند.

رئیس جمهور کارتر در اوایل ۱۹۸۰م به تعقیب هجوم نظامی اتحاد شوروی و آغاز فعالیت های نوکرشان چون اسامه بن لادن مشاور امنیتی خود آقای زیگیو برژنسکی را که پولندی الاصل و عیسوی مذهب بود و شکست کمونیست را در تقویه مسلمانان بنیادگرا در افغانستان - پاکستان و آسیای مرکزی میدید مؤظف نمود که با استفاده از سیاست لارنس عربی که او نیز عیسوی و دشمن اسلام بود به پشاور طی سفر رسمی خود بنام حمایه از دایعه برحق ملت افغان به مهاجرین افغان و پشتون های ماورای خط سیاه دیورند برای شان فهمانده شود که تمام جهان از داعیه شان که حفظ اسلام و وطن دوستی است پشتیبانی قاطع میکند و برای شان اطمینان داده شود که " اگر ادعای شما برحق است خداوند با شماست بروید وطن خود را آزاد سازید و در مساجد خود نماز بخوانید" (سی-ان-ان) و همکاری نظامی و مالی امریکا را برای رهبران تنظیمی و دولت پاکستان اطمینان داد و سپس با دادن چک سفید به اسامه بن لادن. او در اواسط سال ۱۹۸۰م با عبدالله اعظم فلسطینی که عضو اخوان المسلمین بود برای متحد نمودن مسلمانان جهان به عمل فریبکارانه مکتب الخدمت را با تبلیغ ایجاد خلافت اسلامی تأسیس و بیش از پنجاه کشور جهان به شمول امریکا- مصر- سعودی و پاکستان به تعداد هزاران نفر را به پشاور انتقال و تمام تسهیلات زندگی را برای شان تهیه دیدند. همچنان مراکز تربیتی شبه نظامی در پاکستان و افغانستان با شفاخانه ها - ذخیره خانه های (دیپو های سلاح- مہمات نظامی- موادغذای- مواد طبی- مواد ساختمانی و ماشین آلات سرکسازی) را در قلب کوها و دره ها اساسگزاری کردند. (حقیقت ممنوع : ص ۱۶۵)

در اواخر ۱۹۸۰م وظایف بن لادن و عبدالله اعظم تقسیم شد یعنی عبدالله اعظم به پیشبرد امور در پشاور و بن لادن به فعلیتها در سطح جهانی موعظف گردید در این قسمت بهتر خواهد بود معلومات مختصری از دید گاه یک نویسنده انگلیس در ۱۹۱۴م به ارتباط اسلام در افغانستان و مناطقی ماورای خط سیاه دیورند که از پیکر مادر وطنما افغانستان ظالمانه توسط بریتانیای وقت بمنظور اهداف شومشان در منطقه جدا گردیده بود ارایه دارم و آن از این قرار است که: " افغانستان جای است که مردم آن بیشتر تحت تأثیر ملاها قرار داشته و اکثر ملاحهای قبایل آن نهایت بیدانش-متعصب و زشت اند و ملاحهای شان با معلوماتی که از کشورهای دیگر داشتند میدانستند که انکشاف علم و دانش منافع شانرا که عبارت از ملاحی بر بیدانشان و علاقمندانشان است باریکتر میسازند لهذا برای مردم قبایل مجال و فرصتی داده نمیشد که با فرا گرفتن علم و دانش از قید تأثیر رسم و رواجهای قدیم برآیند." (افغانستان از دایروس الی امان الله. ص ۲۴۲) یعنی غرب با دانش از وضع جغرافیایی منطقه ماورای خط سیاه دیورند و برداشت مردم آن منطقه از دین مقدس اسلام بعد از اشغال افغانستان توسط روسها منطقه را به پرورشگاه شبه نظامیان و تروریستها ی اسامه بن لادن و رهبران تنظیمی مقیم در پاکستان تبدیل نمودند و " در بین سالهای ۱۹۷۸م الی ۱۹۹۲م ایالت متحده امریکا جناحهای مجاهدین را با پرورش نظامی و منابع مالی پولی و سلاح به ارزش ۶ میلیارد دالر بنا بر تحقیقات دیگر تا ۲۰ میلیارد دالر کمک کردند. سایر کشورهای غربی و کشورهای ثروتمند و نفت خیز عربستان سعودی بمقدار مشابه امریکا کمک کردند افراطیون ثروتمند عربی مانند اسامه بن لادن میلیونها دالر دیگر را در خدمت آنها قرار دادند. " (میلت بیردن رئیس اداره خارجی سی-آی-ای:ص) در پاکستان از سال (۱۹۸۶م الی ۱۹۸۹م) اسامه بن لادن در هر ماه بین ۲۰ الی ۲۵ میلیون که سالانه ۲۰۰ الی ۳۰۰ میلیون میشد از سعودیها و دیگر عربی خلیج جمع آوری میکرد (چگونه سی آی ای بن لادن را ساخت: افغان جرمن آن لاین) قابل تذکر است که به تعقیب اشغال افغانستان توسط قشون سرخ جنرال ضیاالحق که یکی از بنیادگرای اسلامی بود نه تنها در تلاش تا سپس فدریشن که افغانستان نیز جز آن میشد بود بلکه میخواست اسلام بنیادگرای را به آسیای مرکزی نیز صادر نماید و با این آرزویش امریکا و بریتانیا نیز موعظف بمنظور شکست اتحاد شوروی موعظف بودند. بناء ضیا الحق توانست با خصلت بنیادگرای خود امریکا و بریتانیا را قناعت داد که بر علاوه کمکهای اقتصادی سرشار حتی کشور خود را صاحب نیرویی اتومی نیز سازد.

همچنان اسامه بن لادن در سال ۱۹۸۰م از طرف (سیا) موعظف به جلب- تمویل و آموزش ۳۵ هزار اجیر غیر افغانی برای پیوستن به مجاهدین گردید و الی بین سالهای ۱۹۸۲م و ۱۹۹۲م تربیه شده گان و اشتراک کنندگان جنگجویان خارجی در افغانستان به ۱۰۰ هزار رسید. تعداد زیادی از اجیران استخدام شده پاکستانیانی بودند که در مدارس دینی

که تعداد آن بعد از آزادی پاکستان الی خروج قشون سرخ از افغانستان در سال ۱۹۸۹م بکمک مالی امریکا – بریتانیا و کشورهای عربی از ۵۱ مدرسه به ۸۰۰۰ مدرسه رسمی و جمعاً مدارس رسمی و غیررسمی به ۲۵۰۰۰ رسید و در همین مدارس یتیمان افغان که پدران خود را در جهاد و جنگ نابرابر در مقابل قشون یک ابر قدرت از دست داده بودند با شاگردان پاکستانی و کشورهای عربی یکجا بنام طالبان علم برای پیشبرد جنگ طویل المدت در افغانستان و منطقه تحت تربیه گرفته شده بودند. (افغانستان و ظهور طالبان: ص ۱۰۴). و نیز راندل ریگان رئیس جمهور امریکا برای اینکه ایران را در مقابل پیشروی اتحاد شوروی از نگاه نظامی تقویه کرده باشد در یک معامله خصوصی بدون اطلاع کانگرس امریکا در مقابل فروش سلاح به ایران به اشغال سفارت امریکا که توسط دانشجویان پیروی خط امام بتاريخ اول فبروری ۱۹۷۹م آغاز شده بود بتاری ۱۹ اپریل ۱۹۸۰م خاتمه داد. همچنان نزد پاپ جان پال دوم به ایتالیا سفر نمود که از حرکت کارگری لیخولینسا در پولند حمایه و عیسویها را نیز در مقابل اتحاد شوروی تحریک نماید اما حریف یعنی اتحاد شوروی که چون امریکا خود را نیز مدافع حقوق بشر میدانست و اعمالش برضد بشر بود و خون ملت‌های عراق-ایران و افغانستان در مقابل منافع اتحاد شوروی ارزش نداشت برای اینکه توجه ملاهان ایران را از افغانستان به عراق برگزیند باشد رئیس جمهور عراق صدام حسین را تحریک بجنگ با ایران نمود و ایران را برای مدت نوه سال در جنگ خانمانسوزی که از تاریخ ۲۲ سپتمبر ۱۹۸۰م الی اواسط ۱۹۸۸م دوام کرد و منجر به کشتن صدها هزار انسانهای مظلوم و بیگانه‌های دو کشور مسلمان گردید مصروف و ایران را از نگاه قوای نظامی و دفاعی در منطقه ضعیف ساخت و توانایی را نداشت که به نوه تنظیم خود ساخته و بافته افغان در ایران کمکهای مالی و نظامی کافی بتواند تا در مقابل قشون سرخ مبارزه تمام اعیار را براه اندازد.

از ارایه معلومات فوق مطلب اینست که بعد از گذشت ۳۰ سال و تغییر شرایط در جهان سیاست بریتانیا و امریکا در قبال مسائل افغانستان و اتحاد شوروی وقت تغییر نکرده بود یعنی با تجاوزات بیرحمانه و ظالمانه قشون سرخ آنچه را جان لارنس بریتانیایی در سال ۱۸۷۳م گفته بود عملی نمودند به این معنی که جهان اسلام و عیسویت را برای شکست کمونیزم و اتحاد شوروی وقت تحت شعار دفاع از اسلام و افغانستان متحد ساختند و به خون ملت مظلوم – بیچاره و بی دفاع افغانا نکه برای نجات و بقای حیات خود و فامیلهای عزیزشان خانه ها و کاشانه های خود را در یاس و ناامیدی بدست خالی به آینده تاریک ترک و به پاکستان و ایران به امید کمکهای انسانی و بشری پناه میبردند بارسید نشان در آنجا در چنگالهای پر خون رهبران تنظیمی ساخته و بافته (سی-ای-ای) امریکا و (آی-اس آی) پاکستان و ایران می انداختند و در آنجا برخلاف انتظارشان به عواقب ناگواری مواجه میکردند.

یعنی بدون موافقه و قبولی کدام نوع معاش و امتیازی مادی برای امرار حیات خود و فامیلهایشان بزور تفنگ در صفهای اول مجاهدین افغان و اجیران خریداری شده پاکستانی و عربی قرار داده میشدند تا در مقابل جوانان معصوم که نه دانش از اسلام داشتند و نه از کمونیزم و آنها نیز بزور برچه بدون اطلاع والدین و عقاربشان از کوچه ها و بازارها جمع و با قشون سرخ و فریب خورده گان حزب دیمکراتیک خلق افغانستان در آتش جنگهای خونین مقابل همدیگر قرار میدادند تا در برادرکشی محو و نابود شوند به این معنی که امریکا و بریتانیا که پیروزی اهداف شوم خود را در تاریکی جامعه افغانی میدیدند سعی میورزیدند نسلهاییکه از سالیان متمادی با صرف میلیونها دالر برای اعمار و شگوفانی افغانستان عزیز تربیه و میتوانستند مصدر خدمات ارزشمندی برای افغانستان آزاد و مستقل شوند در برادرکشی محو و نابود و یا به فرار به کشورهای غربی مجبور تا به مرور زمان خودشان و نسلهای آینده شان مادر وطن خود را بیاد فراموشی بسپارند.

در مقابل هدف اتحاد شوروی وقت از کشتن و یا وادار نمودن به فرار افغانان با شعور – دانشمند – با احساس و وطن دوست ضد کمونستی از آغوش مادر وطنشان این بود که نسل دیگری را برای پیشبرد مرامها و اهداف طویل المدتشان در افغانستان و منطقه که عبارت از تطبیق آیدیالوجی مارکسیزم و لینینیزم بود تربیه نمایند یعنی هر دو قدرت شرق و غرب موفقیت خود را در برادرکشی و فرار افغانها می دیدند که در نتیجه جنگهای خونین تحمیل شده دو طرف در دوره کمونیستان از سال ۱۹۷۸م الی ۱۹۹۲م جمعاً از ۱,۵ الی ۲,۰ میلیون کشته را با ۲۷۵ هزار زخمی و ۵,۵ میلیون مهاجر به میراث گذاشتند. و فامیلهای انانی که قربانی آزادی مادر وطن از قید کمونیزم و یا آرزوهای شوم شرق و غرب شده بودند در پاکستان و ایران دست به تگدی در فقر – بیچارگی مجبور به قبول اقسام بی عزتی و بی حرمتی که مغایر هدایات قرآنی و غرور ملی افغانی بود می نمودند و آنانکه در کشورهای ثروتمند مهاجر شدند از جمله عده که عشق به مادر وطن داشتند در عالم یاس و ناامیدی دنیای فانی را ترک و به ابد پیوستند و یا در درد مادر وطن می سوزند و میسازند و آن عده که عشق به ثروت داشتند و دارند نا جوانمردانه با قبولی غلامی اغیار مادر وطنی را که یگانه چشم امیدشان فرزندان مخصوصاً فرزندان دانشمندان بود و از نیاکان برای شان بمیراث مانده بود و حراست آن نیز از وظیفه وجدانی – اخلاقی – اسلامی – افغانی – ملی و ایمانی شان بود فراموش

نمودند و یا مصروف دامن زدن آتش اختلافات مذهبی- قومی و لسانی بین برادران و خواهران باهم برابر گردیده اند یعنی یکی خود را رئیس این تبار و دیگری از آن تبار می داند و افتخار می کند یا بسیار ناجوانمردانه و خائنه از اکثریت و اقلیت قوم - زبان و مذهب صحبت می کنند و گاه گاهی بعضی ها جنایات یک شخص را به کل قوم آن شخص ارتباط می دهند و غیره مسائل که از طرف غرب و یا شرق برایشان درس داده می شود آگاهانه و یا نا آگاهانه عمل میکنند. تا بلاخره افغانستان عزیز با پشتیبانی ده ها هزار بنیادگرایان خریدار شده افغان- عربی- پاکستانی چینیایی - فلسطینی که برای تطبیق پلان طویل المدت غرب کار می کردند و خون پاک جوانان مظلوم افغان که با صرف میلیونها دالر در چندین نسل برای اعمار و شگوفانی افغانستان عزیز تریبه شده بودند نه تنها پوز قشون سرخ را بخاک مالیدند بلکه اتحاد شوروی را پارچه پارچه و اقتصاد اتحاد شوروی را نیز ورشکست ساختند لهذا گوربچوف مجبور گردید که در معامله خصوصی با امریکا دست نشانده دیگری را به عوض ببرک کارمل در مقابل قبولی قربانی جنرال ضیا الحق و سفیر امریکا به ارکه قدرت برساند. یعنی داکتر نجیب الله را که در ریاست خاد متهم به کشت - زجر - شکنجه و فرار صدها هزار افغان مظلوم - بیچاره و بیگناه بود در عوض ببرک کارمل به ارکه قدرت رسانید و با امضاء موافقتنامه مورخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ م جینوا الی ۱۵ فیبروری ۱۹۸۹ م مجبور به خروج تمام عساکر اتحاد شوروی از افغانستان ساخت. با تخریب دیوار برلین بتاريخ ۹ نومبر ۱۹۸۹ م - جمع شدن گلیم کمونیزم و درهم پا شیدن اتحاد شوروی صفحه جدیدی در ستراتیژی غرب در قبال مسایل افغانستان - منطقه - و شرق کشوده شد یعنی بعد از امضاء موافقه جینوا غرب خاصاً اتحاد نامقدس سه گانه که هدف شان از توظیف اسامه بن لادن از ۱۹۷۹ م وحدت مسلمان به منظور شکست کمونیزم - اتحاد شوروی وقت و دسترسی به منابع نفتی جهان بود نیز تغییر کرد. یعنی سیاست توسعه طلبانه خود را که تحت شعار دفاع از پیشروی کمونیزم و جهان کشایی اتحاد شوروی وقت بعد از جنگ جهانی دوم آغاز کرده بودند و جهان اسلام و عیسویت را در ترس و وحشت مستغرق و به مبارزه علیه آن تحریک می کردند. با شکست اتحاد شوروی و کمونیزم سیاست شان نیز تغییر کرد و دیگر نمی توانستند از آن سیاست فریبکارانه خود بمنظور دسترسی به منابع نفتی جهان- فروش سلاح و توسعه و گسترش عیسویت در جهان مخصوصاً کشورهای اسلامی موفق شوند. لهذا با پیاده نمودن پدیده دیگری یا بازی خطرناکی دیگری برای ایجاد ترس و وحشت در سطح جهانی بنام تروریسم بین المللی و ارتباط آن به سازمان القاعده که "القاعده" به معنی بنیاد و " تروریسم" به معنی ایجاد ترس و وحشت میباشد با پیوند دادن این دو کلمه و به جهانی ساختن آن تهداب ایجاد وحشت بنیادگرای اسلامی بین المللی را توسط نوکران خریداری شده شان در سازمان القاعده بحیث یک پدیده جدید برای رسیدن اهداف غرب با تبنانی اتحاد نامقدس سه گانه که در پشت پرده عمل نمایند و اگر قدرتی در داخل کشورهای خود شان و یا در خارج به مخالفت و یا عدم قبول چنین پدیده بر خیزند به زودترین فرصت به انجام یک عمل تروریستی و ایجاد ترس و وحشت دهندشان را می پوشاند.

یعنی اسامه بن لادن برای پیشبرد اهداف باداران خود در اواخر سال ۱۹۸۸ م سازمان مکتب الخدمت و مفکوره ایجاد خلافت اسلامی را به فراموشی سپرد و به سازمان القاعده تبدیل کرد و با خروج قشون سرخ در ۱۹۸۹ م بعد از کشته شدن دوستش عبدالله اعظم در یک اکسیدنت پیروان افراطی او را نیز با خود پیوست و خودش مؤقلاً به عربستان سعودی رفت و از آنجا به اصطلاح بنا بر مخالفت با خاندان السعود و تاسیس پایگاه نظامی امریکا در در سال ۱۹۹۰ م به کشور سودان رانده شد. سپس برای سازمان دهی طالبان که برای گرفتن قدرت از جنایتکاران حاکم در کابل (رهبران تنظیمی) بتاريخ ۲۵ فیبروری ۱۹۹۵ م از پاکستان وارد افغانستان شد و بعد از اقامت کوتاه دوباره برای انجام وظیفه دیگری به سودان موعظف گردید. در اینجا قابل تذکر است که وقتی از تروریسم حرف می زنیم و معنی آن در غیاب الغات آدمکشی و در فرهنگ معاصر تهدید- ترس و وحشت است لهذا هر عملی که باعث ایجاد ترس- تهدید و وحشت شود میتوان آنرا تروریسم بگوئیم چه عمل انتحاری و استفاده از سلاح کوشنده خفیه باشد و یا قوای زره دار و هوایی یعنی ما نمی توانیم اعمال دفاعی مظلوم و یا شخصی خریدار شده که دست بعمل غیر انسانی انتحار میزند و یا شخصی را به سلاح دست داشته خفیه میکشد آنرا تروریست نام بگذاریم و آنانیکه از زمین و فضاء با سلاحهای ثقیله و طیارات کشتارهای غیر انسانی و بشری را انجام و به خرابی قصبه ها و قریه جات ترس و وحشت را ایجاد میکنند آنرا تروریسم نگوئیم نخیر در واقعیت امر اعمال غیر انسانی و غیر بشری هر دو طرف تروریسم است حتی در کانفرانس اضطراری کشورهای اسلامی که بعد از حادثه المناک و غیر اسلامی یازده سپتمبر دایر گردید نتوانستند در اثر مداخله غرب موفق به تعریف تروریسم شوند.

قبل از اینکه توطئه های بعدی شرق و غرب مورد بحث قرار داده شود باید متذکر شد که داکتر نجیب الله بنا بر جبر زمان - فشار های ملی و بین المللی و درسی که از جنایات و اعمال وحشیانه قشون سرخ اتحاد شوروی و تعدادی از اعضای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان که خودش نیز در آن نقش فعال داشت آموخته بود با گرفتن قدرت بحیث

مهره دیگری از فدراسیون روسیه و تعقیب سیاست جدیدی میخایل گورباچوف و ادار گردید که توام با اعتراف به اعمال غیر انسانی و بشری حزب و قشون سرخ بعد از انقلاب ۲۷ اپریل ۱۹۷۸م به ملت افغان از دسایس اغیار مخصوصاً پاکستان هوشدار بدهد که کابل با قدرت رسیدن بنیاد گرایان به حمام خون تبدیل خواهد شد لهذا ملت مظلوم و بلا کشیده افغان را همزمان با پیشبرد پروژه مذاکرات در جینوا که تحت نظارت ملل متحد پیش میرفت بتاریخ ۳۰ دسمبر ۱۹۸۶م آشتی ملی را تحت عنوان "مصالحه ملی" ملت را دعوت و به ایجاد دولتی با قاعده وسیع و حتی به سهمگیری فعال اعلیحضرت محمد ظاهرشاه در ایجاد صلح و وحدت ملی تن میداد که کوششهای او و تقاضاهای خیرخواهانه تعدادی از شخصیتهای ملی و دانشمند چون جناب داکتر محمد یوسف خان - جناب داکتر عبدالصمد حامد - جناب سردار محمود غازی و جناب عبدالستار سیرت و عده دیگری که سابقه نیکو در مملکت داری داشتند به همکاری نماینده سازمان ملل متحد در ارتباط تشکیل حکومت ائتلافی عبوری با قاعده وسیع که از ملت نمایندگی نماید نیز مؤثر واقع نمی شد بلکه از طرف رهبران تنظیمی مخصوصاً رهبران بنیادگرا که عبارت از گلبدین حکمتیار (وفادار به اوامر امریکا و پاکستان) - برهان الدین ربانی (وفادار به اوامر پاکستان و ایران - امریکا و اتحادشوری و فدراسیون روسیه) و عبدالرسول سیاف (وفادار به اوامر پاکستان - عربستان سعودی و امریکا) بودند با مخالفت جدی روبرو و اظهار می داشتند که با سقوط دولت داکتر نجیب الله خود شان در افغانستان دولت اسلامی از مجاهدین می سازند.

با خروج قوای شوروی بعضی ها چنین تصویری کردند که بعد از مدت کوتاهی دولت دستنشانده فدراسیون روسیه و با قدرت رسیدن رهبران اسلامی در کشور صلح برقرار و به اساس هدایات دین مبین اسلام عدالت در تمام سکتورهای حیاتی ملت مظلوم و ستمدیده افغان برقرار و کشور در فضای وحدت و یکپارچگی ملت بطرف خوشبختی و شگوفانی به پیش خواهد رفت اما برخلاف در واقعیت امر چنین وضع به نفع شرق و غرب نبود چه آنها از خود پلان طویل المدتی داشتند یعنی نزد آنها با خروج قشون سرخ موضوع ختم نمی شد بلکه نزد غرب اشغال افغانستان بمظور ساختمان پایگاه های نظامی و دسترسی به منابع سرشار زیرزمینی مخصوصاً نفت کشورهای آسیای مرکزی - ایران و ساختمان پایگاه های نظامی در مجاورت فدراسیون روسیه و چین بود و از فدراسیون روسیه احیای مجدد قوای نظامی - اقتصادی - حیثیت از دست رفته اتحاد شوروی و از همه مهمتر اتخاذ تدابیر لازمه برای جلوگیری از پیشروی بنیادگرئی در آسیای مرکزی بود. لهذا با سقوط دولت داکتر نجیب الله که یکی از قویترین و مجهزترین قدرت نظامی بعد از پاکستان - روسیه و چین در منطقه بود افتادن آن سلاحها بدست تنظیمها و مخصوصاً بنیادگرایان با راکتهای سنگر امریکا بی دستداشته خود تنظیمها خاصاً آقای حکمتیار درحالت ضعف قوای نظامی ایران بعد از جنگ با عراق از یکطرف برای غرب تشویش هجوم بنیادگران سنی مذهب به ایران بود از جانب دیگر با موجودیت قدرت دفاعی قوی افغانستان امکانات اشغال افغانستان برایشان با تلفات زیادی معلوم میشد و همچنان بنا بر ضعف مورال قوای نظامی و مشکلات اقتصادی فدراسیون روسیه بعد از شکست در افغانستان و بقدرت رسیدن بنیادگرایان در مجاورت کشورهای آسیای مرکزی غیر قابل قبول و تحمل برای روسیه بود لهذا هر دو طرف شرق و غرب برای موفقیت به رسیدن اهداف آینده شان در افغانستان و منطقه درمرحله اولی تلاش برای جستجوی راهی درهم شکستادن زیربناهای نظامی و پیدا نمودن مهره دلخواه خود شان برای گرفتن قدرت در افغانستان بودند.

قبل از اینکه به مسایل و حوادث بعدی پرداخته شود لازم می بینم که کمی روشنی در باره موضعگیری احزاب جمهوریخواه و دیموکرات در قبال مسایل افغانستان و جهان انداخته شود و آن اینست که جمهوری خواهان محافظه کاران و پیروی سیاست پیشروی قرن ۱۹ انگلیس می باشند که ازطرف اتحاد نامقدس سه گانه که قبلاً در ارتباط تذکری بعمل آمده میباشند و دیموکراتها سعی بیشتر توجه به موضوعات داخلی مخصوصاً وضع اقتصادی امریکا پیشرفت تکنالوجی امریکا- جلوگیری از انکشاف نیروی اتمی در جهان و حفظ حیثیت و وقار امریکا به حیث یک ابر قدرت صلحدوست در جهان حفظ میدارند. اگر نظر مختصری از آغاز دوره رئیس جمهور راندل ریگان الی اخیر دوره رئیس جمهور جورج بوش اول (آغاز ۱۹۸۱م الی ختم ۱۹۹۲م) و سپس دوره رئیس جمهور جورج دبلیو بوش دوم را از آغاز ۲۰۰۱م الی سال جاری که آخرین سالش میباشد ارزیابی نمائیم. دیده میشود که به تعقیب سیاست پیشروی خود اتحاد شوروی وقت و کمونیزم را سقوط دادند - دیوار برلین را تخریب کردند- پدیده تروریزم را تحت رهبری اسامه بن لادن اساسگذاری و تقویه کردند- در جنگ ایران و عراق بطور خصوصی بدون اطلاع کانگرس سلاح را به کمک و همکاری سی ملیون دالر عربستان سعودی خریداری و به ایران دادند و همچنان عراق را تحریک به اشغال کویت و با ختم جنگ پایگاههای نظامی خود را در عربستان سعودی و کویت ساختند و همچنان رئیس جمهور جورج دبلیو بوش دوم بمباردمان اسرائیل بر فلسطین را شدت بخشید و افغانستان و عراق را اشغال نمود. اما

در مقابل رئیس جمهور بل کلنتن از آغاز سال ۱۹۹۳م الی اخیر ۲۰۰۰م دوره هشت ساله خود بر علاوه تقویه وضع اقتصادی امریکا سبب داشت قضیه اسرائیل و فلسطین و موضوع نیروی اتمی کوریای شمالی را از طریق مذاکرات سیاسی حل و بالای دولت پاکستان بخاطر نیروی اتمی اش تحریم های اقتصادی وضع نمود و با فعالیتهای تروریستها و پدیده القاعده و اسامه بن لادن جدی مخالف و به کمپنی یونیکال اجازه نداد که با تروریستان معامله نماید.

حال با در نظر داشت تغییر رهبریه در امریکا و اتحاد شوروی به اصل موضوع بر میگردیم و آن اینست که شرق الی اوایل رهبری میکایل گورباچوف و غرب الی اخیر دوره جورج دبلیو بش کلان به کمکهای نظامی خود به داکتر نجیب الله و به اصطلاح رهبران مجاهدین داوم میدادند و همچنان غرب با فهم اینکه شرق بنا بر مشکلات نظامی و اقتصادی خود نمیتواند به دفاع از دوست خود صدام حسین براید لهذا با فهم مقروض بودن عراق از کویت و عربستان سعودی بعد از ختم جنگ با ایران. صدام حسین رئیس جمهور عراق را تحریک به اشغال کویت نمود که بلاثر بتاریخ ۸ اگست ۱۹۹۰م عراق با تهاجم نظامی کویت را اشغال و غرب با سیاست دو رویه خود بدون ضیاع وقت در شورای امنیت ملل متحد عراق را به اشغال کویت محکوم و امریکا به پشتیبانی کشورهای ناتو به تاریخ ۱۷ جنوری ۱۹۹۱م بر عراق حمله نظامی را آغاز و در ظرف چند روز بدون گرفتاری و یا کشتن صدام حسین قوای نظامی عراق را از خاک کویت خارج نمود. موضوعی که چرا صدام حسین را دستگیر و یا نکشتند این بود که اگر صدام حسین را می کشتند نه تنها قوای بین المللی که برای آزادی کویت سهم داشتند بحیث قدرت متجاوز به عراق محسوب و آتش جنگ داخلی بالای قدرت بین سنی - شیعه و کردها نیز در می گرفت و همچنان امریکا به اصطلاح نمی توانست هر پنج کلک را در دهن کند یعنی منابع زیر زمینی مخصوصاً نفت عراق را که بعد از عربستان سعودی دوم بود به تنهای بدون سهم دادن به کشورهای زیدخل در عملیات جنگ تصرف شود لهذا امریکا ختم جنگ را به نفع خود دانسته و خود را برای تطبیق پلان آینده شان مفت در همسایگی عراق و ایران و نزد یک افغانستان صاحب پایگاه های نظامی در عربستان سعودی و کویت ساخت و ۵۰۰ بلیون دالر را از عربستان سعودی بنام مصارف جنگ نیز گرفت همچنان در قسمتهای شمال و جنوب عراق در مجاورت پایگاه های نظامی امریکا سرحداتی را بنام مناطق ممنوعه پرواز طیارات عراقی از شورای امنیت فیصله گرفت.

به تعقیب ختم اشغال کویت در سال ۱۹۹۱م بارس یلسن طی کودتای دولت میخایل گورباچوف را که حامی داکتر نجیب الله بود سقوط داد و کمکهای نظامی و اقتصادی شرق نیز برای دولت داکتر نجیب بکلی قطع شد. بناء غرب با اطمینان کامل برسیدن اهدافشان در افغانستان و منطقه به دولت پاکستان دستور داد که با سقوط دولت داکتر نجیب الله حکومت دست نشانده خود را که بکلی تحت کنترول قوای نظامی و آی-اس-آی پاکستان که در اداره س-آی-ای بودند نصب قدرت نمایند. در مقابل شرق در توطیه کودتای جبهه مشترک احمد شاه مسعود تاجکنتار را که روابط نزدیک با رهبران آسیای مرکزی داشت و نیز از طرف اتحادیه اروپا حمایت و از قبل روابطش به قوای نمبر ۴۰ شرق گره زده شده بود با جناح پرچم حزب دیموکراتیک خلق افغانستان که آنها نیز اکثرآ تاجکنتار بودند در مقابل داکتر نجیب الله پشتون تبار براه انداخته و قدرت را قبل از رسیدن دستنشانده پاکستان بدست گیرند.

حال دیده می شود که دو قدرت رقیب شرق و غرب با دامن زدن آتش اختلافات قومی- لسانی و مذهبی چطور افغانستان عزیز را که یکی از قویترین قدرت نظامی در منطقه بود و در یک نظام سیاسی - اجتماعی و دیکتاتوری نوع کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی غیر ملی و دیموکراتیک با حاکمیت قانون در اورگانهای دولتی و شهرهای ولایات بشمول قلب مادر وطن (کابل زیبا) نسبی بطرف ترقی و انکشاف به پیش میرفت و مردم طور مقایسوی به دوره های بعدی در داخل افغانستان صاحب یک لقمه نان خشک و یا تر بودند مکاتب - کودستان ها- شفاخانه ها- تلویزون ها -راديوها - کوپراتیف ها- مساجد - سرکها و جاده های پاک و منظم - اتحادیه های صنفی و غیره تسهیلات اجتماعی و ضروریات اولیه در شهرها در اختیار مردم بود و از کشت مواد مخدره سر و صدا و یا شکایت سازمان ملل متحد نبود. درینجا ممکن نزد بعضی ها سوال وارد شود که چرا دولت کمونیستی علرغم دست با گریبان بودنش درجنگ بمقابل مبارزین راه حق و اختلافات بین دو جناح خلق و پرچم در اورگان های نظامی - اقتصادی و اجتماعی دولت نسبی بانظم- دسپلین و قانونیت حاکم بود. به عقیده نویسنده سبب اصلی اینبود که نه تنها سرنوشت حیات رهبری حزب دیموکراتیک خلق افغانستان چه خلق بود و یا پرچم در دست یگانه قدرتی چون اتحادشوروی بود بلکه هر دو جناح از نگاه نظامی- اقتصادی- اجتماعی نیز متکی و مجبور به اطاعت از رهبری اتحاد شوروی بودند. اما ملت غیور و با ایمان افغان که بندگی جز خداوند(ج) از هیچکس دیگر را قبول نمیتوانست با سقوط دولت داکتر نجیب که دستانش نیز بخون فرزندان مادروطن سرخ بود منتظر ایجاد دولت ملی درروشنی هدایات واقعی دین مبین اسلام و فیصله جینوا بود که عبارت بود از.

- ۱- استقلال سياسي و حاکمیت ملی و غیر متعهد بودن افغانستان.
 - ۲- به مردم افغانستان حق داده شود که به رضای خود سیستم حکومت- سیستم اقتصادی و اجتماعی خود را تعیین کنند.
 - ۳- تمام قوای خارجی از افغانستان بیرون شوند.
- باقی دارد